



مهررداد بهار



ابوالقاسم اسماعیل پور

گزارش دکتر مهررداد بهار / ابوالقاسم اسماعیل پور آفرینش نخستین مرد وزن*



گفتار دربارهٔ گیومرد (کیومرث) <و> مُردیانه

... «باز ماندهٔ روان‌های نورانی از زندانِ < اهریمن و دیوان، از گیهان نخست فراز کشید^۱، و به خورشید و ماه فراز برد، و به بهشت، خانوادهٔ خویش، بگذارند و آنگاه گیهان فرسگرد بُود. و آرز و دیوان را شکست رسد، و خورشید و ماه و ایزدان را آسایش و آرامش بُود.

و در آغاز نیز، هنگامی که این ایزدان (مهرایزد و یارانش) اقلیم‌ها، مکان‌ها و مرزها را برطبق زمان و گردش و افزایش و کاهش خورشید و ماه بخش کردند، و روز و شب و ماه و سال را آشکار ساختند و از گیهان روشنی را فراپالودند، پس آن زَدَزَهَگ از^۲، که از آسمان فروافتاد، [و] به درخت و گیاه پوشیده شد، و از < طریق > درخت و گیاه، به آن سقط‌شدگانِ مزان (غولان) و آسَرشتاران (غولان بزرگ)، که از آسمان فروافتادند، پوشیده شد^۳ و ایشان آن روشنایی و زیبایی نریسه ایزد را... او (دیو آرز) دیگر < بار > خور

* آنچه در اینجا چاپ شده بخشی از کتاب ادبیات مانوی، گزارش دکتر مهررداد بهار و ابوالقاسم اسماعیل پور، است که نشر زنده‌رود به زودی منتشر خواهد کرد.

۱ به سبب واژگان از میان‌رفته، معنی این جمله درست روشن نیست. مطالب این بند یک رشته پیشگویی است.

۲ Zadzahag: صفت از است به معنی «دارای فرزند کشته‌شده».

۳ دیو آرز هم در خود این جنین‌های سقط شده بود و هم از طریق درختان و گیاهانی که آنان خورده بودند، به

درونشان راه یافت. (B.R., 71, n.36)

و ماه را به نگهبانی دید، و این گونه دید که آن خوبی و روشنی ایزدان را نیز، که گرفتار کرده است، آن را ایزد و خور و ماه هماره از آز و گیهان (جهان مادی) پاک کنند، و او را <در راه رسیدن> به گردونه‌ها محافظت کنند و به بهشت گذر دهند...

آنگاه آن آز گمراه سرشار از خشم شد. و میل به گام <برداشتن> آغازید، <و> اندیشید که بدان دو هیأت ماده و نر نریسه ایزد^۱ که دیدم، آن دو آفریده را، نر و ماده، شکل بخشم، تا مرا جامه و نیام بوند. <و> بر ایشان مسلط شوم، ... <و> این دو آفریده از من ستانده نشود، و نیاز و رنج نگذارم.

پس آن آز از همه آن فرزند <ان> دیوان، که از آسمان به زمین افتادند، آن اسرشتار نر^۲ و اسرشتار ماده را، که شیریکر، هوس‌انگیز و خشمین، بزه کار و درنده بودند، پوشید، و نیام و جامه خویش ساخت و اندر ایشان هوس‌انگیز شد.

و چونان که از نخست آز خود اندر آن دوزخ تاریکی، مسکن خویش، دیوان و پریان، <دیوان> خشم، مَزَنان و اسرشتاران، نران و مادگان، را شهوت و همخوابی آموخته بود، پس آن چنان دیگر بار آز آن دیگر مَزَنان و اسرشتاران، نران و مادگان، را که از آسمان به زمین افتاده بودند، ایشان را نیز همان گونه شهوت و همخوابی آموزاندن آغازید، که شهوت بورزند و همخوابی کنند، و با یکدیگر هم‌اندام درآمیزند، و زادگ<ان> ازدها<یی> از ایشان زاده شوند، و از آن زادگ<ان> را بستاند و بخورد، <تن> دو آفریده، یک مرد و یک زن، از او پدید آورد.

پس آن مَزَن و اسرشتار، نر و ماده، همه <دیگر دیوان> را شهوت و همخوابی آموختند؛ و <آن دیوان> با یکدیگر هم‌اندام <در> آمیختند، و ایشان را فرزند زاده شد^۳ و پرورده شد. و فرزند خویش را <به> آن دو اسرشتار، نر و ماده، شیریکر، آزجامه و هوس‌انگیز دادند. و از آن فرزند را خورد و آن دو مَزَن، نر و ماده، را به شهوت‌ورزی و همخوابی واداشت، و <ایشان> هم‌اندام با یکدیگر هم‌آمیزی کردند و آن <حاصل> در هم برهمی را که آن <دو اسرشتار> از آن فرزند مَزَنان و اسرشتارانی که <آز> خورده <بود>، پوشیده بودند، آن <حاصل در هم و بر هم> را <آز> با هوس خویش شکل بخشید، و تن یک نر شکل را با استخوان، پی، گوشت، رگ و پوست ساخت.

و از آن روشنی و خوبی یزدان، که از بار و غنچه^۴ <با> آن فرزند مَزَنان آمیخته شده بود، آن را، بدان تن، <چون> جان اندر بست. او آز و هوس، شهوت و همخوابی، و

۱ یعنی خود نریسه ایزد و همراهش در شبزه روشنی یا kanig-rošn.

۲ asreštar: دیو بزرگ، طبقه‌ای از دیوان. رک. B.W., 15.

۳ zadhend: تصحیح آندرناس - هنینگ است. در دستنوشته zayand آمده است. (B.R., 72,n.40)

۴ در دستنوشته az bar ud ewar: احتمالاً به معنای «از نطفه و از آغاز» است.

دشمن‌یادی و بدگویی، رشک و بزه‌گری، خشم و ترش‌رویی (؟)، کخ‌خَلقی (؟) و بی‌هوشی و بدروانی و بدگمانی، دزدی و دروغ‌زنی، راهزنی (؟) و بدکرداری، خیره‌سری (؟) و چبورگی (حرص؟^۱)، انتقام و خودپسندی، زاری و تیمار، درد و الم^۲ (؟)، تهیدستی و نیازمندی، بیماری و پیری، تعفن و دزدی خویش را در <او> ساخت.^۳

و آن چند سخن^۴ و آوای آن مَزَنانِ سقط شده، که آن تن را از آنان ساخت، آن را به آن آفریده داد، که گونه‌گونه سخن بَرَد و بداند.

و <همانند> آن چهره‌تریزدان (نریسه‌ایزد) که او (آز) از گردونه <خورشید> دیده <بود>، آن (آدم) را نیز به صورت وی (نریسه‌ایزد) شکل بخشید و ساخت. و نیز از فراز، از آسمان، از مَزَنان و اَسْرَشْتاران و اختران و اباختران (سیارات)، گره و پیوند بدو پیوست^۵، که از مَزَنان و اختران، خشم، آرزو و بزه‌گری بر او بیارد و اندیشه‌اش را بیاکند، که درنده <خو> تر و مَزَن <آسان> تر، آزیگر (آزمند) و آرزوگین (شهوَت پرست) بود. و چون آن آفریده نر زاده شد، پس او را نام نخستین مرد نهاده شد، که خود کیومرث است. و سپس آن دو اَسْرَشْتار، نر و ماده شیربیکر، دیگر بار از همان فرزند یاران خوردند، و آکنده از شهوت و همخوابی شدند. و با یکدیگر هم‌اندام <در> آمیختند.

و آن آز، که ایشان را از آن فرزند مَزَنانی که خورده <بودند>، بیاکنده بود، او (آز) دیگر بار <به> همان‌گونه دیگر تنی را ماده، با استخوان، پی، گوشت، رگ و پوست شکل بخشید و ساخت. و از آن روشنی و خوبی یزدان که از بار و غنچه با آن فرزند سقط شده مَزَنی آمیخته شده بود، او به آن تن نیز جان اندر بست و آز و آرزو، شهوت و همخوابی، و دشمن‌یادی و بدگویی، رشک و بزه‌گری، خشم و ترش‌رویی (؟)، کخ‌خَلقی (؟) و بی‌هوشی و بدروانی و بدگمانی، دزدی و دروغ‌زنی، راهزنی (؟) و بدکرداری، خیره‌سری (؟) و چبورگی (حرص؟)، انتقام و خودپسندی، زاری و تیمار، درد و الم (؟)، تهیدستی و نیازمندی، بیماری و پیری، تعفن و دزدی، و همه‌گونه بددینی و بزه‌گری خویش را در <او> پیش بساخت و پُر بیاکند که <در> کیومرث.

و آن سخن و آوای همه آن سقط‌شدگان مَزَنی، که از آن <نخستین مرد و زن را>

۱ cbwrgyy: کاری اهریمنی که چگونگی آن روشن نیست. در گوبش مازندرانی: capérekí به معنای «حریصانه و باشتاب کاری را انجام دادن» است (اسماعیل پور). نیز «چپو» (capow) در ترکی به معنای «غارت و تاراج» است. رک. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۲۷۲. ۲ dannah: احتملاً «درد».

۳ andar passaxt: این‌گونه کیفیات اهریمنی به اتفاق مینوی نن را می‌سازند. برای آگاهی بیشتر رک. قطعه ae. (B.R., 72, n.41)

۴ «آن چند سخن» اشاره به زبان‌های متعدد دوزخی است که این چنین به اتسان داده شد، چونان که در خور منشأ <دبو> ی اوست. (B.R., 73, n.42)

۵ گمان می‌رفت که این گره و پیوند انسان را در آسمان به آرشن‌ها، که بر وی تأثیری شوم می‌بخشیدند، می‌پیوست. (B.R., 73, n.43)

ساخت، آن را نیز به آن ماده داد، که او نیز همه‌گونه سخن بیرد و بداند.
 و «همانند» آن چهرهٔ زنی‌پیکر یزدان^۱ که او (دیو آز) از گردونهٔ «خورشید» دیده
 «بود»، او (ماده) را نیز «به صورت وی» شکل بخشید و ساخت و نیز از آسمان، از
 اختران و آباختران (سیارات)، گره و پیوند بدان پیوست، که او را نیز از مَزَنان و اختران
 خشم، شهوت و بزه‌گری بیارد و اندیشه را بیاکند، و درنده «خو» تر و بزه‌گرت‌تر، شهوی و
 آرزوگین (شهوت‌پرست) بود، و آن مرد را به آرزو (شهوت) بفریبید، و از آن دو آفریده
 اندر جهان مردم زاده شوند، و آزیگر و آرزوگین بواند، و خشماوند و کینه‌ور و ناآمرزیده
 روند (رفتار کنند)، و آب و آتش، درخت و گیاه را بزند (ضایع کنند)، و آز و آرزو بپرسند،
 و کام دیوان کنند (برآورند)، و به دوزخ شوند.
 پس چون آن آفریدهٔ ماده زاده شد، آنگاه آنان «او را» زنی پُرفره^۲ نامیدند که خود
 مُردیانه است.

و چون آن دو آفریده، نر و ماده، در جهان زاده و پرورده و بزرگ شدند، پس آزو
 دیوان اَسْرَشْتاران بزرگ شادی بود. و آن سالار اَسْرَشْتاران انجمن مَزَنان و اَسْرَشْتاران
 کرد. و به آن دو مرد تخمه‌گفت که من زمین و آسمان، خور و ماه، آب و آتش، درخت و
 گیاه، دد و دام را برای شما آفریدم، که اندر جهان بدان خوش باشید و خرم گردید و شاد
 بوید و کام من کنید (برآورید).

و ازدهایی مَزَنی و سهمگین را بر آن دو فرزند نگهبان گماشت، «بدین اندیشه» که:
 «آنان را بیاید و کس را نگذارد که» «آنان را» از ما دور کند. چه این مَزَنان و اَسْرَشْتاران از
 ایزدان می‌ترسند و بیمناک‌اند، که مباد بر ما آیند، ما را زند، یا ما را بزندند (دریند کنند).
 چه آن دو فرزند به چهره و پیکر ایزدان شکل گرفتند و ساخته شدند.»

پس چون آن نخستین مرد (کیومرث) و زنی پُرفره (مردیانه)، مرد و زن نخستین، بر
 زمین هستی آغازیدند، آنگاه آز در ایشان بیدار شد. آنان آکنده از خشم شدند و
 آغازیدند چشمه «ها» را انباشتن و درخت و گیاه را زدن (ضایع کردن). و با خشم
 فراوان^۳ بر زمین فراگشتن، و آزیگر (شهوایی) شدن؛ و از ایزدان ترسند. و این پنج
 مهرسپند را، که جهان بدیشان استقرار دارد، نشناسند و آنان را بی‌وقه بیازارند^۴.

۱ یعنی «دوشیزهٔ روشنی» (Kanig Rošn)، از ایزدان آفرینش سوم.

۲ farrahansrigar: لقب مردیانه، نخستین زن.

۳ xyšmywryst مشکوک است. تنها xyšmy....t خواناست. هیچ‌یک از قرائت‌ها شکل شناخته‌ای را نشان
 نمی‌دهد. (B.R., 74, n.51)

۴ روایت آفرینش با این بند پایان می‌پذیرد. زیرا برگ بعدی شامل گفتاری کلی دربارهٔ جان و تن است. بنابراین
 ماجرای فرستادن عیسی که آگاهی (gnosis) را برای «آدم» ناآگاه به ارمغان می‌برد، و اغوا شدن مُردیانه (حزّا)
 توسط دیو و اغوای آدم توسط حوزّاکه نتیجهٔ آن است، و داستان فرزندان آنها از میان رفته است. (B.R., 74, n.51)